

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

بحثی درباب گریستن بر امام حسین علیه السلام

کلمات کلیدی: مصائب اباعبدالله الحسین علیه السلام، عواطف، گریه، سلامت روح، معرفت، هیجان‌ات روحی، حزن، شادی، شوق، خوف، قساوت قلب، شقاوت، گناه، خسارت، رنج دنیوی و اخروی، مقامات، یقظه، محبت، یگانگی، ولایت، بکاء و تباکی.

در زمینه‌ی گریه بر اباعبدالله الحسین علیه السلام ابتدائاً باید خود مسأله‌ی گریه بازشناسی شود که ببینیم اصلاً گریه چیست. اینکه انسانی احساس لطیفی داشته باشد، عواطف قوی داشته باشد و در نتیجه از عوامل مسرت‌بخش یا حزن‌انگیز متأثر شود، نماد و نمودی از سلامت نفس و روح در انسان است؛ از لوازم انسانیت است. کسی که محرک‌های عاطفی او را بر نمی‌انگیزاند، آنچه حزن‌انگیز است او را محزون نمی‌کند، و آنچه شادی‌افزا است او را خوشحال و خشنود نمی‌کند، مثل یک تکه سنگ است. شاید حیوانات حزن و شادی به معنایی که ما انسان‌ها داریم، نداشته باشند. انسان است که به‌طور شفاف و پررنگ این دو ویژگی را دارد. انسانی که از عوامل حزن‌انگیز محزون نشود و تحت‌تأثیر عوامل مسرت‌زا خشنود نشود، یک بیمار روحی و روانی است؛ سلامت نفس ندارد و دچار قساوت دل شده است. بی‌عاطفگی و متأثر نشدن از عوامل مسرت‌بخش و حزن‌انگیز حاکی از قساوت قلب و دور شدن از روح انسانیت است. مرحوم دیلمی در *ارشاد القلوب* در قالب روایت عباراتی آورده که البته سند روایات را ذکر

نکرده؛ ولی در ردیف روایات نقل کرده که: **لا يَسْكُنُ الْحُزْنَ إِلَّا قَلْبًا سَلِيمًا وَ قَلْبٌ لَيْسَ فِيهِ الْحُزْنُ خَرَابٌ**:^۱ حزن و اندوه ساکن نمی‌شود و منزل نمی‌گیرد مگر در قلبی که سالم است؛ در روح و جانی که سالم است؛ و دلی که در آن حزن وجود نداشته باشد، ویرانه است؛ اساساً دل نیست. گفت: هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست. پس حزن و اندوه، و شادی و مسرت تحت تأثیر محرک‌های مسرت‌زا و حزن-انگیز شرط انسانیت و سلامت است و کسی که از اینها محروم باشد یک بیمار روانی است؛ بیمار روحی و قلبی است. ولذا قرآن کریم قساوت قلب را امری به شدت خطرناک و مذموم می‌داند. خدای متعال می‌فرماید: **فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ**:^۲ وای بر کسانی که قلب‌های آنها در برابر ذکر خدا قساوت پیدا کرده؛ ذکر خدا دل‌های آنها را منقلب نمی‌کند. چون قرآن کریم در صفات مؤمنان فرمود: **الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ**:^۳ مؤمن کسی است که وقتی یاد خدا می‌شود، قلبش منقلب می‌شود؛ اما کسی که قلبش منقلب نمی‌شود قساوت قلب گرفته است. **فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ!** ویل به یک تعبیر چاهی است در جهنم با ویژگی‌هایی که یک‌بار در خاطر هست روایاتش را خواندم. صورت دنیابیش می‌گوییم وای بر او، صورت قیامتیش می‌شود چاهی که آتشی از آن بیرون می‌آید و جهنم را داغ می‌کند؛ [فرد قسی القلب] در آن چاه قرار خواهد گرفت. **فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ!** وای بر آنان که قلبشان از ذکر خدای متعال قسی است؛ قساوت پیدا کرده؛ قلبشان لطیف و رقیق نیست؛ دل حساس نسبت به یاد و ذکر خدا ندارند. در بیان زشتی قساوت قلب، خدا قلب انسان قسی - القلب را با سنگ مقایسه کرده است و می‌گوید؛ حتی سنگ هم ممکن است آثاری از محرک‌های بیرونی بپذیرد؛ اما قلب قسی نمی‌پذیرد. در سوره‌ی بقره فرمود: **ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ**

۱. دیلمی، ارشادالقلوب، ج ۱، ص ۱۱۲.

۲. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۲۲.

۳. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲.

كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً: پس از آن قلب‌های شما قسی شد؛ قساوت پیدا کردید. این قلب‌ها مثل سنگ شد؛ حتی از سنگ هم سخت‌تر و بی‌احساس‌تر. بعد فرمود: **وَ إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ:** برخی از سنگ‌ها هست که می‌شکافند و نهرهایی از دل آنها جاری می‌شود. **وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقُّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ:** بعضی از سنگ‌ها هم شکاف برمی‌دارند و حالا نه در حدّ نهر ولی بالاخره آبی از دل آنها جاری می‌شود؛ چشمه‌ای از دل آن سنگ می‌جوشد. **وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ:** سنگ‌هایی هست که از خشیت الهی در هم می‌ریزند و پودر می‌شوند؛ اما دل‌های اینها حتی در حدّ سنگ هم نیست. **أَشَدُّ قَسْوَةً!** آن قدر زمخت و آنقدر بی‌احساس که هیچ محرّکی آنها را متأثر نمی‌کند. **وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ:**^۴ و خدا از آنچه شما می‌کنید غافل نیست. پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: **مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ:** اگر کسی بخواهد بفهمد که انسان شقی چطور فردی است؟ حضرت علامت‌های شقاوت را بیان کرده‌اند. اوّل چشم انسان دیگر گریه نداشته باشد و خشک باشد. دوم دل انسان قسی است؛ دیگر احساس و عاطفه ندارد؛ لطافت قلبی و روحی ندارد. **وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَ الْأَصْرَارُ عَلَى الدَّنْبِ:**^۵ سومین علامت شقاوت هم زیاد حرص زدن در جمع کردن مال یا مقام دنیاست. و چهارم اینکه فرد بر گناه کردن مُصرّ باشد؛ چون فرق است بین کسی که ناخواسته در یک موقعیتی واقع می‌شود و اراده‌اش کفاف نمی‌دهد، تقوا و ورع کافی ندارد و ناچار از وسوسه‌های شیطان یا تسویلات نفس یا تزئینات دنیا شکست می‌خورد و بالاخره به گناهی آلوده می‌شود، حساب این با کسی که مُصرّ است به هر قیمتی که شده گناه کند کاملاً متفاوت است.

۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷۴.

۵. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۹۰؛ ابن‌شعبه‌حرّانی، تحف‌العقول، ص ۴۷؛ صدوق، خصال، ج ۱، ص ۲۴۳ و طبرسی، مشکاة‌الانوار، ص

بنابراین از علامت‌های شقاوت این است که چشم انسان اشک و دل انسان رحم و عاطفه نداشته باشد؛ قسّی القلب و سنگ‌دل باشد. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث دیگری به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: **يَا عَلِيُّ أَرْبَعُ خِصَالٍ مِنَ الشَّقَاءِ: چَهار خصوصیت است که از آثار و علائم شقاوت است. جُمُودُ الْعَيْنِ وَ قَسَاوَةُ الْقَلْبِ وَ بُعْدُ الْأَمَلِ وَ حُبُّ الْبَقَاءِ**^۶؛ یکی خشک بودن چشم انسان است؛ چشم انسان گریه نداشته باشد. دوم اینکه انسان سنگ‌دل باشد. سوم آرزوهای دور و دراز دنیوی داشته باشد و چهارم دوست داشته باشد، باقی بماند؛ نخواهد بمیرد و از مرگ گریزان باشد. فرمودند یا علی این چهار خصوصیت از علامت‌های شقاوت و نگون‌بختی است. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام هم فرموده‌اند: **مَا جَعَتِ الدُّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ مَا قَسَتِ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكثْرَةِ الذُّنُوبِ**^۷؛ اشک چشم‌ها نمی‌خشکند، مگر در اثر قساوت قلب؛ و قلب‌ها دچار قساوت و سختی نمی‌شوند، مگر در اثر فراوانی گناه.

به هر صورت خواستم از این آیات و احادیث شاهدهی بیاورم که انسان سالم و دارای قلب سلیم انسانی از عوامل شادی‌افزا به هیجانات شاد می‌آید و از عوامل حزن‌انگیز، هیجان‌های غم‌آلود سراغ او می‌آید و او را دربرمی‌گیرد. بنابراین آنچه در انسان لازم است تا مسرت و حزن در وجودش ظهور پیدا کند، یک دل لطیف است؛ یک قلب رقیق و روح حسّاس است؛ اما یک چیز دیگر هم لازم است و آن ادراک و شعور و معرفت است؛ چون ممکن است کسی قلب رقیق و احساس‌های بسیار لطیف هم داشته باشد، اما از یک واقعه‌ی حزن‌انگیز مطلع نشود یا از یک حادثه‌ی مسرت‌بخش خبردار نشود؛ بنابراین در عین لطافت روح و بااحساس بودن دچار هیچ شادی یا غمی نخواهد شد. پس آنچه در درون انسان

۶. صدوق، من لایحضر، ج ۴، ص ۳۶۰ و خصال، ج ۱، ص ۲۴۳؛ طبرسی، مکارم‌الاخلاق، ص ۴۳۷ و حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۵.

۷. صدوق، علل‌الشرایع، ج ۱، ص ۸۱؛ طبرسی، مشکاة‌الانوار، ص ۲۵۶؛ حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۵ و عروسی‌حویزی، نورالقلین، ج ۱، ص ۹۲.

زمینه‌ساز حزن و شادی است لطافت و حسّاس بودن روح انسان است. یک چیز هم باید به آن اضافه و ملحق شود که شعور و ادراک است؛ معرفت و شناخت نسبت به آن عامل حزن‌انگیز یا مسرت‌بخش است. شاهد این مطلب در قرآن کریم آمده است. در سوره‌ی انعام فرمود: **فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَ لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**^۸ چرا سختی‌هایی که ما می‌فرستیم، به این منجر نمی‌شود که در پیشگاه ما تضرّع کنند؟ اینکه ما محرک بیرونی را می‌فرستیم؛ اما احساسات اینها هیچ تحریک نمی‌شود و به تضرّع و گریه و زاری و ابتهال نزد ما دست نمی‌زنند دو دلیل دارد: **وَ لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ**: یکی آنکه قلب‌های اینها قسی است، سنگ‌دل و بی‌احساسند و علت دوم آنکه **وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**: شیطان آنچه را که می‌کنند برای آنها زینت داده؛ یعنی بدی و قبح اعمالشان را درک نمی‌کنند؛ یعنی معرفت ندارند. پس یکی قساوت قلب و دیگری معرفت نداشتن؛ این دو که با هم جمع می‌شود موجودی را می‌سازد که در برابر شدیدترین محرک‌های عاطفی هیچ‌گونه عکس‌العملی از خودش نشان نمی‌دهد و تأثیری در او ظاهر نمی‌شود.

خنده و گریه بارزترین نمود و نتیجه‌ی لبریز شدن وجود شخص از سرور، حزن یا هیجانات روحی است. وقتی حزن در درون انسان یا شادی در قلب انسان ایجاد می‌شود، اگر زیاد باشد از وجود انسان لبریز می‌شود. اولین علائمی که ظاهر می‌شود این است که انسان خوشحال چهره‌ی بازی دارد و انسان محزون چهره‌ی گرفته‌ای دارد. این هم یک نمود و شکل ظهور و بروز آن احساس درونی است؛ حتی گاهی اوقات از این بالاتر هم می‌آید. گاهی اوقات فرد از شدت ناراحتی یا خوشحالی جیغ و داد می‌زند. گاهی اوقات هم حرکت‌های غیرعادی از خودش نشان می‌دهد؛ اما شاید بزرگترین و بارزترین نمود حزن و شادی درون، خنده و گریه است. گریستن نشان‌دهنده‌ی بارزترین نمود حزن و اندوه قلبی، و

۸. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۴۳.

خندیدن و لبخند زدن ظهور و بروز و بیرون‌ریزی آن احساس شاد درونی است. هیچ چیز دیگری با او هم‌تا نیست؛ یعنی ممکن است شما محزون باشید و قیافه‌تان گرفته باشد؛ اما این مرتبه‌ی پایینی از حزن است. اگر حزن شدید و شدیدتر شود، ممکن است بعضی جاها جیغ بزنید، داد بزنید حرکت‌های غیرعادی نشان دهید یا موی سر پریشان کنید و گریبان چاک کنید؛ اما وقتی این احساسات خیلی اوج می‌گیرد، سیل اشک از دیدگان شما جاری می‌شود. کما اینکه در شادی هم به همین ترتیب است. حال بین گریه و خنده کدام یک قوی‌تر است؟ گریه قوی‌تر است. شاهدش آن است که گاهی شادی به قدری بزرگ است که انسان با خندیدن هم از آن هیجان خالی نمی‌شود؛ آنجاست که اشک شوق از چشم انسان جاری می‌شود و این نشان می‌دهد که گریه از خنده کارتر است. اشک شوق آنجایی است که شدت شادی به میزانی است که خنده نمی‌تواند آن را تخلیه کند، آنجاست که قطرات اشک به شکل اشک شوق از دیدگان فرد جاری می‌شود. این اشک حزن نیست؛ اشک شادی و شوق است.

حال با این مقدمه می‌خواهیم ببینیم عللی که انسان را به گریه وامی‌دارند کدامند. این یک طرح و تقسیم‌ابتکاری است که شخصاً فکر کرده‌ام و برایتان نوشته‌ام. ممکن است دوستی بتواند طرح پخته‌تری ارائه کند؛ یا در یک اثر علمی یا روانشناسی کارهای پخته‌تری انجام شده باشد؛ منتها بنده با همان اطلاعات محدود خودم فکر کردم که چه عواملی می‌تواند انسان را به گریه وادار کند. سه عامل اصلی به‌نظرم آمد که بعضی از آنها زیرمجموعه‌های فراوانی دارند. اولین عاملی که منجر به گریه می‌شود و برای ما خیلی شناخته شده، حزن و اندوه است. حزن در اثر مواجه شدن با چیزی که با طبع انسان ناملایم است و با آن سازگار نیست به وجود می‌آید. انسان دارای حبّ ذات است و خویشتن را دوست می‌دارد؛ حبّ ذات از اصیل‌ترین غرایز است و محرکِ شاید همه یا قسمت اعظم حرکت‌های انسان در طول زندگی است. اگر درس می‌خواند که باسواد شود، اگر سیر و سلوک می‌کند که کامل شود، اگر تلاش می‌کند که فقیر نباشد و نیازهای خود را تأمین کند، اگر حفظ آبرو می‌کند که در

جامعه موجه و خوشنام باشد... هرچه در تلاش‌های انسان بگردید نقطه‌ی اصلیش به حبّ ذات منتهی می‌شود. در اثر این حبّ ذاتی که فطری است و در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد، اگر چیزی ناملایم با ذات و طبع انسان رخ دهد، شخص را متأثر و محزون می‌کند و در اثر این حزن شخص به گریه می‌افتد. پس یک دسته از گریه‌ها، گریه‌های حزنند. قرآن در سوره‌ی توبه می‌فرماید: **أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا**^۹ در اثر حزن از چشم‌هایشان اشک فوران می‌کند. پس یک دسته از گریه‌ها، گریه‌های حزن است که خود اقسامی دارد. یک‌وقت فرد برای خودش گریه می‌کند؛ یعنی موضوعی ناملایم طبعش رخ داده و او برای خودش گریه می‌کند. حال این چیزی که برای او رخ داده و ناملایم طبع اوست، ممکن است خسارت و رنجی باشد که بر او وارد شده؛ مثلاً ضرری کرده یا دردی کشیده و در اثر این درد یا آن زیان، رنج دیده و محزون شده؛ پس گریه می‌کند. حالا این خسارت و رنج خود، باز اقسامی دارد؛ یک دسته از خسارت و رنج خود، خسارت و رنج دنیوی است؛ یعنی به یک بیماری مبتلا شده و بدنش درد می‌کند، دندان‌ش درد گرفته گریه می‌کند، گوشش درد گرفته گریه می‌کند، یا نه پولش را یا ماشینش را برده‌اند و گریه می‌کند. یا لطمه‌ای به آبرو و حیثیتش زده‌اند گریه می‌کند. پس یک‌بار این خسارت و رنج دنیایی است و فرد تحت‌تأثیر آن محزون می‌شود و گریه می‌کند. یک‌بار هم خسارت و رنج اخروی است؛ یعنی فرد، خودش را در معرض یک زیان بزرگ اخروی می‌بیند، یا در معرض یک رنج و عذاب دردناک و عظیم اخروی می‌بیند و تحت‌تأثیر آن محزون می‌شود و می‌گرید.

امیرالمؤمنین علیه السلام به این دو نوع گریه یعنی گریه برای دین و دنیا اشاره کرده‌اند؛ وقتی که شدت ظلم بنی‌امیه را ترسیم می‌کنند که به کجاها می‌کشد، می‌فرمایند مردم گریان می‌شوند: **حَتَّى يَقُومَ الْبَاكِيَانِ يَبْكِيَانِ**: مردم اهل گریه، گریه می‌کنند؛ منتها این گریه‌کننده‌ها دو دسته‌اند: **بَاكِ يَبْكِي لِدِينِهِ وَ بَاكِ يَبْكِي**

۹. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۹۲.

لِدُنْيَاهُ:^{۱۰} یک دسته بر این گریه می‌کنند که دینشان بر باد رفت و مورد تعرض قرار گرفت؛ یک عده برای این گریه می‌کنند که دنیایشان آسیب دید و از دستشان رفت. پس دو جور رنج و خسارت است؛ یکی رنج و خسارت دنیوی که می‌تواند شخص را برای خودش محزون کند و بگریاند؛ یکی هم رنج و خسارت اخروی. در مضامین ادعیه و در فرمایشات اهل بیت علیهم‌السلام جلوه‌ی گریه‌های اخروی را فراوان می‌بینیم. در سحرهای ماه مبارک رمضان ان‌شاءالله موفق هستید و دعای ابوحمزه‌ی ثمالی را که مناجات سحری امام سجّاد علیه‌السلام است خوانده‌اید و امیدوارم خدا توفیق دهد همه‌ی ما مکرر بخوانیم. خدا می‌داند چقدر زیبا و عمیق است و در سحرهای ماه مبارک رمضان با روح و جان انسان چه می‌کند! امام سجّاد علیه‌السلام در قطعه‌ای از این مناجات به خدا عرض می‌کنند: **وَ مَا لِي لَا أَبْكِي وَ مَا أَذْرِي إِلَيَّ مَا يَكُونُ مَصِيرِي:** چرا گریه نکنم؟ در حالی که نمی‌دانم تحول و سیروورت من به کجا منتهی می‌شود! و بعد از چند جمله، عرضه می‌دارند: **فَمَا لِي لَا أَبْكِي، أَبْكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي، أَبْكِي لِظُلْمَةِ قَبْرِي، أَبْكِي لِضَيْقِ لَحْدِي:**^{۱۱} چرا گریه نکنم؟ می‌گیرم به خاطر لحظه‌ی جان دادنم؛ می‌گیرم به خاطر تنگی و تاریکی قبرم! این گریه‌های به خاطر آخرت است. خود را در معرض یک خسارت و رنج اخروی می‌بیند و گریه می‌کند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه خطاب به مردم می‌فرماید: **وَ أَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُمْ:** پیام و دعوت مرگ را قبل از اینکه به‌سوی مرگ دعوت شوید به گوش‌های خودتان بشنوانید. قبل از اینکه لحظه‌ی مرگتان برسد خبر این دعوت‌نامه را به گوش خودتان برسانید. **إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبْكِي قُلُوبُهُمْ وَ إِنْ ضَحِكُوا:**^{۱۲} کسانی که در دنیا زاهدند و نسبت به دنیا بی‌رغبتند،

۱۰. سیدرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۹۸، ص ۱۴۳؛ تقفی، الغارات، ج ۲، ص ۳۳۶ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۵۴۵.
 ۱۱. شیخ طوسی، مصباح‌المتجهّد، ج ۲، ص ۵۹۱؛ سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۷۲؛ کفعمی، مصباح، ص ۵۹۶ و محدّث قمی، مفاتیح‌الجنان، اعمال سحرهای ماه رمضان.
 ۱۲. سیدرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۳، ص ۱۶۸.

قلب‌هایشان گریان و محزون است؛ ولو لب‌هایشان در ظاهر می‌خندد. این گریه و حزن به خاطر آخرت است. یا در خطبه‌ی دیگری حضرت فرمودند: **وَلَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ مِمَّا طَوَىٰ عَنْكُمْ غَيْبُهُ إِذَا لَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعَدَاتِ تَبْكُونَ عَلَىٰ أَعْمَالِكُمْ وَتَلْتَدِمُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ**^{۱۳} اگر چیزی را که من علی می‌دانم و از شما پوشیده شده، بدانید، از خانه و دیارتان بیرون می‌زنید؛ به دل صحراها و به قلّه‌ی کوه‌ها می‌گریزید و بر اعمال خود می‌گریید و بر سر و سینه‌ی خود می‌کوبید. این گریه‌ها برای رنج و خسارت اخروی است. بنابراین گریه‌ی شخص برای خود، یک قسم به خاطر خسارت و رنج خود بود که دو دسته‌ی آن را گفتیم؛ یکی رنج و خسارت دنیوی، و دیگری رنج و خسارت اخروی. و اما سومین نوع رنج و خسارت، رنج ناشی از محرومیت از کمالات و مقامات انسانی است. این مرتبه‌ی بالاتری است. اینجا فرد نه به خاطر اینکه یک خسارت مالی به او وارد شده می‌گرید، و نه به خاطر اینکه ممکن است او را به آتش جهنم ببرند و بسوزانند. او می‌گرید از اینکه از کمالات انسانی محروم شده؛ از آن مرتبه‌ای که برای او دسترسی‌پذیر بود خودش را محروم کرده و بازمانده است؛ می‌بیند به جای اینکه فوق ملائک شود، دون چهارپایان شده است. به جای اینکه مسجود ملائک باشد، و ملائکه بر او سجده برند، شده: **أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ**^{۱۴} پست‌تر از چهارپایان شده و به زندگی پست حیوانی بسنده کرده؛ مظه‌ری از انعام یا سبّ شده؛ مظه‌ری از درندگان یا چرندگان شده؛ زندگی او به خوردن و خوابیدن و شهوترانی، یا زدن و کوبیدن و دریدن دیگران محصور و محدود شده است. وقتی خودش را می‌بیند که از چه مقاماتی بازمانده، [محزون می‌شود]. گفت:

ندانمت که در این دامگه چه افتاده
است؟

تو را ز کنگره‌ی عرش می‌زنند صغیر

۱۳. سیدرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۶، ص ۱۷۳.

۱۴. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

وقتی می‌بیند که در این کنج محنت‌آباد و در این دامگه گیر کرده است... دامگه یعنی طویله؛ جایی که دام را نگه می‌دارند. ندانمت که در این دامگه چه افتاده است؟ چه شده که تو به این طویله راضی شدی؟

که ای بلندنظر شاهباز سدره‌نشین نشیمن تو نه این کنج محنت‌آباد است

وقتی به یقظه می‌رسد و بیدار می‌شود و می‌بیند از چه مراتب و مقاماتی بازمانده، متأسف و محزون می‌شود و از این خسارت و رنج می‌گریزد؛ لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: **طُوبَى لِمَنْ ... بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ**:^{۱۵} خوشا به حال کسی که بر خطاهای خودش می‌گریزد. که چرا من خطا کردم؟ چرا من آنچه را دون شأن انسانی بود، مرتکب شدم؟ چرا خودم را از مقام مسجود ملائک به مقام دون چهارپایان کشاندم؟ **طُوبَى لِمَنْ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ**: خوشا به حال کسی که بر خطایا و اشتباهات خودش می‌گریزد. در دعای ابوحمزه‌ی ثمالی امام سجّاد علیه السلام در مقام دعا و مناجات از خدای متعال درخواست می‌کنند: **أَعِنِّي بِالْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِي**:^{۱۶} خدایا مرا در گریه کردن به حال خودم، معاونت و معاضدت کن؛ یاری کن که بنشینم و بر حال خودم بگیریم که با خودم چه کردم! تو چه موجود پاکی آفریدی و من چگونه آن را به پلیدی کشاندم. چه موجود گرانبهایی آفریدی و من چگونه آن را بی‌ارزش کردم. **أَعِنِّي بِالْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِي**: خدایا مرا کمک کن در گریستن بر احوال خودم.

۱۵. سیدرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۶، ص ۲۵۵؛ مفید، اختصاص، ص ۲۳۱ و فتال‌نیشابوری، روضة‌الواعظین، ج ۲، ص ۳۹۰.
۱۶. شیخ طوسی، مصباح‌المتهجّد، ج ۲، ص ۵۹۱؛ سیدبن‌طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۷۲ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، اعمال سحرهای ماه رمضان، دعای ابوحمزه‌ثمالی.

این گریه‌ی ناشی از احساس خسارت و رنج در اثر بازماندن از کمالات انسانی است. پس انسان ممکن است سه جور بر احوال خودش گریه کند؛ یکی ناشی از خسارت و رنج دنیوی، یکی خسارت و رنج اخروی و یکی خسارت و رنج بازماندن از مقامات انسانی. این گریه‌ها برای خود و ناشی از احساس خسارت و رنج است؛ اما گریه‌ی دیگری هم برای خود داریم که ناشی از خسارت و رنج نیست و آن گریه برای فراق محبوب است. انسان کسی یا چیزی را دوست می‌دارد؛ اما از او دور مانده و دچار فراق شده و این غم فراق او را به گریه و زاری واداشته است؛ او را محزون کرده و در اثر این حزن گریه می‌کند. حزن ناشی از فراق با حزن ناشی از احساس رنج و خسارت فرق می‌کند. نمونه‌اش را در دعای کمیل امیرالمؤمنین علیه السلام خوانده‌ایم. ببینید چه غم سنگینی در دل حضرت است و از چه ضجه می‌زند:

فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ: خدایا گیرم که من با این جسم نحیف و زار و ناتوان و رنجور بر آن عذابی که آسمان‌ها و زمین طاقت تحمل آن را ندارند، تحمل کردم، گیرم که عذاب تو را تحمل کردم، چگونه فراق و دوری تو را خدایا تحمل کنم؟ محزون از فراق است و می‌گرید. در قسمت دیگری از دعای کمیل، امیرالمؤمنین علیه السلام به خدا عرض می‌کنند که اگر فردای قیامت مرا بین دشمنانت، بین اشیاء و اهل عذاب فرستادی و از اولیاء و دوستانت جدا کردی و اگر در جهنم رهایم کنی و آزادم بگذاری، **لَأَضِجَنَّ إِلَيْكَ بَيْنَ أَهْلِهَا صَجِيجَ الْأَمَلِينَ:** بین اهل جهنم ضجه می‌زنم، ضجه زدن کسی که امید دارد کسی به دادش برسد؛ در جهنم هم از تو ناامید نیستم. **وَ لَا صُرْحَنَّ إِلَيْكَ صُرَاخَ الْمُسْتَصْرِحِينَ:** و ناله می‌کنم، ناله‌ی کسانی که یک دادخواه و کمک برای خود می‌طلبند **وَ لَا بُكَيْنَ عَلَیْكَ بُكَاءَ الْفَاقِدِينَ:** و مثل کسی که عزیزی را از دست داده، های‌های در جهنم می‌گیریم. **وَ لَا نَادِيَتَكَ أَيْنَ كُنْتَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ:**^{۱۷} و آنجا در دل جهنم، در دل

۱۷. شیخ طوسی، مصباح‌المتجهّد، ج ۲، ص ۸۴۷؛ سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۷۰۸ و محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای

آن گریه‌ها می‌گویم کجایی ای ولیّ و دوست مؤمنان؟ کجایی ای اوج آرزوی عارفان؟! ببینید این غم و حزن ناشی از فراق محبوب است که او را به گریه وامی‌دارد. اینها گریه‌هایی بود که ممکن است انسان برای خودش بکند؛ اما ممکن است انسان برای خودش گریه نکند؛ بلکه برای دیگری یا دیگران بگرید. چه می‌شود که انسان برای دیگران می‌گرید؟ پاسخ این است که اگر محبت به یک شخص یا جمع خیلی قوی شود، انسان به یگانگی با آنها می‌رسد و وقتی با آنها یگانه شد، با آنها یکی می‌شود، دیگر دو تا نیستند. گفت: من کیم لیلی و لیلی کیست من! دیگر دو تا نیستند؛ در اثر شدت محبت یکی شده‌اند و به یگانگی رسیده‌اند. گفت:

ترسم ای فساد گر فصدم زنی تیغ را ناگاه بر لیلی زنی

در فصد مثل حجامت رگ می‌زنند. می‌گویند ای رگ‌زن می‌ترسم اگر بخواهی رگ مرا بزنی و خون بگیری، تیغ را بر لیلی بزنی؛ چرا؟ چون من و لیلی دو تا نیستیم. من کیم لیلی و لیلی کیست من.

از صفای می و لطافت جام در هم آمیخت رنگ جام و مدام

(مدام یعنی شراب). وقتی احساس یگانگی آمد، درد او درد خودم می‌شود؛ رنج او رنج خودم می‌شود؛ شادی او هم شادی خودم می‌شود. وقتی انسان به یگانگی برسد، درد دیگران او را به درد می‌آورد و شادی‌های دیگران او را خوشحال می‌کند. چیزی که به‌طور طبیعی دیگری را باید شاد کند، او را شاد می‌کند؛ چیزی که باید دیگری را بگریاند، او را به گریه وامی‌دارد. در اثر احساس یگانگی، رنج و درد او، رنج و درد خودش می‌شود. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: **الْمُؤْمِنُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى**

کمیل.

تَدَاعِي عَلَيْهِ سَائِرُ جَسَدِهِ: ^{۱۸} یک مؤمن نسبت به بقیه‌ی مؤمنان مثل سر نسبت به پیکر است؛ وقتی سر درد بگیرد، همه جای بدن انسان هم درد می‌گیرد؛ یعنی بدن یکپارچه است؛ یک گوشه‌اش درد بگیرد، بقیه‌اش هم درد می‌گیرد. یا در حدیث دیگری فرمودند: **مَثَلُ الْمُؤْمِنِ فِي تَوَادُّهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى بَعْضُهُ تَدَاعَى سَائِرُهُ بِالسَّهْرِ وَ الْحُمَى:** ^{۱۹} مثال مؤمن در محبت به مؤمنان و در رحمت و عطوفت نسبت به مؤمنان مثال یک پیکر است. هنگامی که در یک پیکر بخشی درد می‌گیرد، سایر اجزاء آن بدن هم نمی‌تواند احساس آرامش کند. آنها هم احساس درد می‌کنند و اگر به خاطر درد، بخشی از بدن نمی‌تواند استراحت کند، کل بدن سحر را تا به صبح بیدار می‌ماند. اگر یک بخش بدن دچار عفونت شود، کل بدن تب می‌کند و همه‌ی بدن حرارتش بالا می‌رود. فرمودند مؤمن نسبت به مؤمنین این‌طوری است. این همان یگانگی در اثر محبت است. سعدی هم همین نکته را به شعر درآورده که متأسفانه غالباً غلط نوشته و خوانده می‌شود.

بنی‌آدم اعضای یک پیکرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار

شکل صحیح این شعر یک پیکر است، نه یکدیگر؛ در حدیث هم فرموده‌اند یک پیکر. پس اینکه انسان به خاطر رنج و خسارت دیگران یا دیگری محزون می‌شود، ناشی از این است که در اثر محبت، با او به یگانگی رسیده است؛ لذا هرچه برای او رخ داد، عین این است که برای خودش رخ داده است. اگر حادثه‌ی مسرت‌بخشی برای او رخ داد، گویا برای خودش رخ داده و اگر حادثه‌ی حزن‌انگیزی هم برای

۱۸. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۱۲۷ و پاینده، نهج‌الفصاحه، ص ۸۱۶.

۱۹. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۵۰ و با اندکی تفاوت در عبارت: دیلمی، أعلام‌الدین، ص ۴۴۰.

او رخ داد، گویا برای خودش رخ داده است؛ لذا گریه می‌کند و واقعاً در تمام وجودش درد احساس می‌کند و به خاطر غم و درد او می‌گرید. این روایت را ببینید چقدر قشنگ است! هم شرح نهج البلاغه - ی ابن ابی‌الحدید و هم فرائد السَّمطین نقل کرده است. هر دو هم از منابع اهل سنت است. روایت طولانی است. این جمله‌اش را می‌خوانم. **فَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى رَأْسِ عَلِيٍّ وَ بَكَى**: پیغمبر اکرم ﷺ سرشان را روی سر امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشتند (ظاهراً کنار هم ایستاده بودند) و شروع به گریه کردند. **فَقَالَ عَلِيٌّ: مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟** امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشتند که ای رسول خدا چه چیزی شما را به گریه انداخت؟ **قَالَ: ضَعَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا يُبْدُونَهَا لَكَ حَتَّى يَفْقِدُونِي**:^{۲۰} فرمودند: این منافقین عداوت و کینه‌ی نسبت به تو را آشکار نمی‌کنند تا زمانی که من از میان بروم؛ آن موقع به تو کینه می‌ورزند و ظلم می‌کنند و من به خاطر ظلمی که به تو می‌کنند می‌گریم. این همان مقام یگانگی است. لذا پیغمبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام یک نفس واحده هستند. در ماجرای مباحله دیدید که آیه فرمود: **أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ**،^{۲۱} مصداق انفسنا امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام نفس نفیس خود رسول الله ﷺ است. وقتی یگانگی بیاید پیغمبر ﷺ به خاطر آنچه بعداً برای علی علیه السلام رخ خواهد داد، گریه می‌کند. شیخ صدوق این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: **رَحِمَ اللَّهُ شِيعَتَنَا، شِيعَتَنَا وَ اللَّهُ الْمُؤْمِنُونَ فَقَدْ وَ اللَّهُ شَرِكُونَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطُولِ الْحُزْنِ وَ الْحَسْرَةِ**:^{۲۲} رحمت الهی بر شیعیان ما! به خدا سوگند شیعیان ما مؤمنان هستند. (غیرشیعه مؤمن نیست؛ مسلم است.) به خدا سوگند شیعیان ما در مصیبت‌ها شریک ما هستند؛ با حزن و حسرت طولانی که به خاطر مصائب ما در

۲۰. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷؛ جوینی، فرائد السَّمطین، ج ۱، ص ۱۵۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۳۳۹ و

احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۵۷۴.

۲۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶۱.

۲۲. صدوق، ثواب الاعمال، ص ۲۱۷؛ ابن‌نماحلی، مغیر الاحزان، ص ۸۱؛ سیدبن طاووس، لهوف، ص ۱۳۹ و مجلسی، بحار الانوار، ج

۴۳، ص ۲۲۲.

وجودشان ایجاد می‌شود. این همان یگانگی است. شیعه چون موالی خودش را دوست می‌دارد، غم موالی، او را غمگین می‌کند. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: **رَحِمَ اللَّهُ شِيعَتَنَا إِنَّهُمْ أَوْذُوا فِينَا وَ لَمْ نُؤَذْ فِيهِمْ**:^{۲۳} رحمت الهی بر شیعیان ما، آنها در راه ما متحمل اذیت می‌شوند؛ اما ما در راه شیعیانمان اذیتی متحمل نشدیم. بعد فرمودند: **شِيعَتُنَا مِنَّا، قَدْ خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا وَ عُجِنُوا بِنُورِ [بِمَاءِ] وَ لَا يَتَنَا رَضُوا بِنَا أُمَّةً وَ رَضِينَا بِهِمْ شِيعَةً**:^{۲۴} شیعیان ما از ما هستند؛ از وجود ما هستند. آنها از اضافی گل ما خلق شده‌اند و وجودشان با نور ولایت ما عجین شده است. آنها ما را به‌عنوان پیشوایان و امامان خودشان پسندیده‌اند؛ ما هم آنها را به‌عنوان شیعیان و پیروان خودمان پسندیده‌ایم و به آنها راضی شده‌ایم. **يُصِيبُهُمْ مُصَابِنَا وَ يُكِبُّهُمْ أَوْصَابُنَا وَ يَحْزُنُهُمْ حُزْنُنَا وَ يَسْرُهُمْ سُورُنَا وَ نَحْنُ أَيْضاً نَتَأَلَّمُ لِتَأَلُّمِهِمْ وَ نَطْلَعُ عَلَى أَحْوَالِهِمْ فَهُمْ مَعَنَا لَا يُفَارِقُونَا وَ لَا نَفَارِقُهُمْ**:^{۲۵} مصیبت‌های ما آنها را مصیبت‌زده می‌کند و آنچه از مصیبت‌ها برای ما رخ می‌دهد آنها را به گریه می‌اندازد؛ حزن و اندوه ما آنها را محزون می‌کند و سرور و شادمانی ما آنها را شاد می‌کند؛ و ما ائمه هم وقتی که شیعیان ما دردمند و ناراحتند در اثر درد آنها احساس درد می‌کنیم؛ و ما بر حال شیعیانمان مطلع و آگاهیم. آنها با ما هستند و از ما جدا نمی‌شوند. ما هم از آنها جدا نیستیم. در روایت دیگری امام صادق علیه السلام فرمودند: **إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ أَحْسَنُهُمْ خُلُقاً وَ أَكْثَرُهُمْ رِقَّةً عَلَيْنَا أَهْلِ الْبَيْتِ وَ أَشَدَّهُمْ حُبًّا لَنَا وَ أَكْثَرُهُمْ حُزْناً عَلَيْنَا وَ أَكْثَرُهُمْ مَوَدَّةً لَنَا**:^{۲۶} کامل‌ترین مؤمنان کسی است که اول خوش‌خلق‌تر از دیگران باشد؛ دوم رقت قلب و عاطفه‌اش نسبت به ما اهل بیت از

۲۳. حافظ‌پرسی، مشارق‌انوارالبیقین، ص ۳۵۲.

۲۴. حافظ‌پرسی، مشارق‌انوارالبیقین، ص ۳۱۷؛ هاشمی‌خویی، منهاج‌البراعه، ج ۱۴، ص ۱۰۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۰۳؛ با اندکی تفاوت در عبارت.

۲۵. ابطحی، الشیعه فی احادیث‌الفریقین، ص ۵۱۳، به نقل از شوشتری، خصائص‌الحسینیّه، ص ۸۹؛ حافظ‌پرسی، مشارق‌انوارالبیقین، ص ۳۱۷؛ طریحی، منتخب، ج ۲، ص ۲۶۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۰۳؛ با اندکی تفاوت در عبارات.

۲۶. طریحی، منتخب، ج ۲، ص ۳۷۱.

دیگران بیشتر باشد؛ سوم محبت و عشقش به ما اهل بیت بیش از سایرین باشد؛ چهارم حزن و اندوهش برای مصائب ما بیش از دیگران باشد؛ و پنجم مودت و اظهار دوستیش و رفتارهای دوستانه- اش با ما بیش از دیگران باشد. کامل ترین مؤمنان چنین کسی است.

پس مؤمن در اثر محبت و مودت نسبت به اهل بیت علیهم السلام این حالت رقت و حزن را دارد. محبت، یگانگی ایجاد کرده که سبب شده چنین احساسی در آنها شکل بگیرد. روایات زیاد است فعلاً همین سه روایت کفایت است. تمام اینها حزن‌هایی بود که برای خود شخص واقع می‌شد؛ یا ناشی از خسارت و رنج دنیوی و اخروی، یا ناشی از محرومیت از کمالات، یا ناشی از فراق محبوب؛ یا اینکه اصلاً برای خود نبود؛ برای دیگری و دیگران بود. این هم در اثر محبت به دیگری است که آنها را به یگانگی می- رساند.

اما یک نوع دیگر گریه داریم که از سر حزن نیست؛ گریه از سر شوق است. گفتیم وقتی شادی از یک حدی بالاتر برود دیگر به هیچ وجه قابل ظهور و بروز و بیرون ریختن از وجود انسان نیست؛ جز از راه گریه که به آن اشک شوق می‌گوییم. مواردی از اشک شوق هم در قرآن کریم، هم در روایات داریم؛ درباره‌ی کسانی که خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می‌رسیدند و از این ملاقات چنان به وجد می- آمدند که از شدت شادی اشک از چشمانشان جاری می‌شد. پس یکی اشک حزن، یکی اشک شوق؛ سوم اشک ناشی از هیجانات روحی است. گاهی اوقات نه حزن است، نه شوق؛ بلکه یک هیجان روحی در انسان بر پا شده که جز اشک و گریه هیچ شکلی برای بیرون زدن از وجود انسان ندارد. نمونه‌هایی از قرآن می‌خوانم: **أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ**:^{۲۷} در اثر اینکه حق را شناخته‌اند اشک از چشم‌هایشان فوران می‌کند. چنان به هیجان آمده‌اند که اشک از دیدگان‌شان جاری می‌شود. این نه

۲۷. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۸۳.

اشک شوق است، نه اشک حزن. امام باقر علیه السلام فرمودند: **مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَطْرَةٍ دُمُوعٍ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ مَخَافَةً مِنَ اللَّهِ لَا يُرَادُ بِهَا غَيْرُهُ**:^{۲۸} هیچ قطره‌ای نزد خدای عزوجل محبوب‌تر و دوست‌داشتنی‌تر از قطره‌ی اشکی نیست که در دل تاریکی شب از دیده‌ای در اثر خوف از خدا جاری می‌شود؛ و این اشکی است که او هیچ‌چیز جز خدا را از آن اراده نمی‌کند. یعنی اهل ریا نیست که بخواهد به دیگری نشان دهد و جلب توجه دیگران را هدف قرار داده باشد و حتی معنای بلندترش این است که هیچ‌چیز برای خودش هم نمی‌خواهد. هیچ مراد و خواسته‌ای جز خود خدا ندارد. این اشک از خوف خداست و این خوف نه حزن است، نه شوق. خوف یک هیجان و حالت روحی است که در قالب قطره‌ی اشکی که در تاریکی شب از چشم آن انسان مؤمن شب‌زنده‌دار جاری می‌شود، ظهور کرده است.

خود قرآن از اشک‌هایی می‌گوید که در اثر هیجانات روحی است. **إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا... يَبْكُونَ وَ يَرِيدُهُمْ خُشُوعًا**:^{۲۹} وقتی آیات الهی بر ایشان تلاوت می‌شود به سجده می‌افتند؛ به رو بر زمین می‌افتند و در حالی که گریه می‌کنند سر بر خاک می‌نهند و تلاوت آیات، خشوع آنها را می‌افزاید. تلاوت آیات یک هیجان روحی در آنها ایجاد کرد. در سوره‌ی مریم می‌فرماید: **إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا**:^{۳۰} وقتی آیات خدای رحمان بر آنها تلاوت می‌شود، سجده‌کنان می‌افتند و گریه می‌کنند. این هیجانی است که در روح آنها برپا شده است. مانند آنجا که قرآن فرمود:

۲۸. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۸۲؛ ابن‌فهدحلی، عده‌الداعی، ص ۱۷۱ و صدوق، خصال، ج ۱، ص ۵۰ با اندکی تفاوت.

۲۹. سوره‌ی اسراء، آیات ۱۰۷-۱۰۹.

۳۰. سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۵۸.

وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ: ^{۳۱} وقتی یاد خدا می‌شود، قلب اینها به هیجان می‌آید، یک ترس ناشی از هیبت و جلال الهی در قلبشان ظهور می‌کند. اینها همان اشک ناشی از هیجانات روحی است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: **أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى عليه السلام أَنْ عِبَادِي لَمْ يَتَقَرَّبُوا إِلَيَّ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ:** خدای عزوجلّ به موسای پیامبر علیه السلام وحی فرمود که بندگان من به چیزی که محبوب‌تر از سه خصلت و خصوصیت باشد به سوی من تقرب نمی‌جویند. محبوب‌ترین چیز نزد من خدا که با آن می‌شود به من تقرب جست این سه خصلت است. **قَالَ مُوسَى عليه السلام: يَا رَبِّ! وَ مَا هُنَّ؟ قَالَ: يَا مُوسَى! الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا، وَ الْوَرَعُ عَنِ الْمَعَاصِي، وَ الْبُكَاءُ مِنْ خَشْيَتِي:** موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا آن سه خصلت چیست؟ فرمود: ای موسی، اول زهد و بی‌رغبتی در دنیا؛ دل به دنیا نمی‌سپارد و رغبت به دنیا ندارد. دوم ورع و پاکدامنی و پرهیزکاری از آلوده شدن به معاصی و ارتکاب گناهان؛ و سوم گریستن از خشیت من. بعد خدای متعال پاداش هریک از اینها را که توضیح می‌دهد در مورد گریه می‌فرماید: **أَمَّا الْبُكَاءُ مِنْ خَشْيَتِي فَفِي الرَّفِيعِ الْأَعْلَى لَا يُشَارِكُهُمْ أَحَدٌ:** ^{۳۲} آن کسانی که از خشیت من بسیار می‌گریند در مقام بسیار بلندی هستند. در اوج قلّه‌ی کمالاتند و احدی در این مقام شریک آنها نیست. این خوف و خشیتی که آنها را به گریه می‌اندازد یک هیجان روحی است.

پس علل گریه را که براساس آن می‌شود گریه‌ها را تقسیم‌بندی کرد و اقسام گریه‌ها را گفت شناختیم و دانستیم که چه چیزهایی ممکن است انسان را به گریه افکند. نکته‌ی دیگری که باید راجع به گریه بگویم این است که خود گریه و خنده هیچ‌یک اختیاری نیستند؛ اما اینکه من خودم را در معرض

۳۱. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲.

۳۲. کلینی، کافی، کتاب‌الدّعاء، ج ۲، ص ۴۸۳؛ ابن‌فهدحلی، عدّة‌الدّاعی، ص ۱۷۱ و کوفی‌اهوازی، الزّهد، ترجمه‌ی صالحی، ص

عوامل خنده‌آور یا گریه‌آور قرار دهم اختیاری است؛ مثلاً ممکن است بنشینم یک فیلم فکاهی ببینم و بخندم. اینکه رفتم پای این فیلم نشستم اختیاری بود؛ اما وقتی آن صحنه را دیدم بی‌اختیار خنده‌ام می‌گیرد و می‌خندم. یا ممکن است بنشینم یک رمان بسیار سوزناک و حزن‌انگیز را بخوانم و در اثر آن بگریم. خواندن این رمان اختیاری بود؛ اما آن گریه اختیاری نیست. وقتی قلبم محزون شد بی‌اختیار اشک از چشمم جاری می‌شود. نمونه‌اش را در فضاهای مذهبی دیده‌اید. گاهی به جشن مذهبی می‌رویم؛ نیمه‌ی شعبان و میلاد حضرت بقیة‌الله علیه‌السلام است یا روز عید غدیر یا مبعث است؛ یک مناسبت شاد مذهبی است. خب در آن مجلس می‌رویم و وقتی شادمانی آن حادثه تجدید خاطره می‌شود به‌طور طبیعی لب‌ها به لبخند می‌شکفتد. یا از آن طرف وقتی در یک مناسبت غمبار به مجلس روضه می‌رویم و مصائب اهل‌بیت علیهم‌السلام یاد می‌شود، رفتن ما به آن مجلس کار خودمان بود و با اختیار؛ اما وقتی آن حادثه را شنیدیم بی‌اختیار می‌گرییم. بنابراین خود گریه و خنده اختیاری نیستند؛ اما اینکه من خودم را در معرض عوامل گریه‌آور یا خنده‌آور قرار دهم اختیاری است. این مال قبل از خنده و گریه است. دوم، بعد از گریه و خنده هم کمی اختیاری است و آن اینکه من چه در خنده، چه در گریه، میدان بدهم یا کنترل کنم. درست است که بی‌اختیار گریسته‌ام؛ اما می‌توانم مقداری جلوی خودم را بگیرم و به خودم فشار آورم تا کمتر گریه کنم. درست است که بی‌اختیار خنده‌ام گرفت؛ اما می‌توانم قدری جلوی خودم را بگیرم تا کمتر بخندم. پس هم مقدماتش اختیاری بود که خودم را در معرض چیزی قرار بدهم، هم با اراده‌ی خودم قابل کنترل است؛ می‌توانم محدودش کنم یا به آن میدان دهم تا سیر گریه کنم یا سیر بخندم. حال اگر انسان به‌صورت اختیاری خودش را در معرض چیزی که او را به گریه وامی‌دارد قرار دهد و دوم به گریه‌ی خودش هم میدان دهد که سیر گریه کند، به رقت قلب و لطافت روح منجر می‌شود و قساوت دل را از بین می‌برد؛ لذا کسی که می‌خواهد روحش لطیف شود و از قساوت قلب نجات پیدا کند راهش همین است. دوستان اهل‌بیت علیهم‌السلام به برکت مجالس اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام دچار قساوت قلب نمی‌شوند. آنها خودشان را با اختیار در معرض

شنیدن مصائب ابا عبدالله الحسین علیه السلام قرار می‌دهند و بعد هم جلوی خودشان را نمی‌گیرند و دل سیر گریه می‌کنند. همین، دل را پاک می‌کند؛ دل را تطهیر و تلطیف می‌کند و قلب را رقیق و احساسات را تقویت می‌کند و عواطف را رشد می‌دهد. لذا گاهی اوقات خدا هم به خاطر اینکه چنین تلطیف روحی ایجاد کند تا افرادی که دچار قساوت قلب شده‌اند و راه باطل را طی می‌کنند، به راه خدا برگردند و سر به بندگی خدا بسپارند، مخصوصاً اتفاقات دردآوری برایشان پیش می‌آورد بلکه اینها گریه کنند؛ حتی درد جسمی پیش می‌آورد؛ ولو برای درد دندان هم گریه کند در تلطیف روح مؤثر است. قرآن کریم می‌فرماید: **فَأَخَذْنَاَهُمْ بِالْأَسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ**:^{۳۳} ما آنها را با عذاب‌های سخت گرفتیم؛ آنچه دردآور بود، آنچه خسارت‌زا و رنج‌آفرین بود برایشان فرستادیم؛ آنها را در موقعیت‌های سخت و دردناکی قرار دادیم تا شاید تضرع کنند. شاید بنشینند گریه کنند ولو اینکه به حال دنیایی خودشان گریه کنند، کمی لطافت روحی پیدا کنند و کمی دلشان از قساوت نجات پیدا کند و برای هدایت و اینکه حرف حق در دلشان نفوذ کند، استعداد و آمادگی پیدا کنند.

و اما نکته‌ی دیگر؛ گفتیم علل گریه یا حزن است یا شوق و یا هیجانات روحی، و دو عامل در آنها مؤثر است، یکی لطافت روح و رقت قلب و دوم معرفت و آگاهی به آن عاملی که محرک است و انسان را به گریه می‌افکند. حال اگر با یکی از علل گریه، فردی بی‌اختیار اشکش جاری شود، بکاء نامیده می‌شود؛ می‌گویند گریه‌اش گرفت. وقتی می‌گوییم گریه‌اش گرفت، غیر از این است که خودش را به گریه واداشت و به زور گریه کرد. گریه‌اش گرفت یعنی بی‌اختیار اشکش جاری شد. در روایات، این را بکاء می‌نامند. اما در روایات یک تباهی هم داریم و آن گریه‌ای است که انسان خودش را وادار به گریستن کند و به هر زوری شده اشکی از چشمش بگیرد. حال چرا این کار را می‌کند؟ گاهی اوقات به خاطر

۳۳. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۴۲.

آثاری است که گریستن دارد. بعضی وقت‌ها افراد بغض می‌کنند، مثلاً اتفاقی افتاده و عزیزی از دنیا رفته، فرد عزادار بغض کرده و نمی‌تواند گریه کند. بغض گلپوش را می‌گیرد و اگر گریه نکند می‌میرد؛ بغض خفهاش می‌کند. لذا دیگران سعی می‌کنند اشک او را درآورند تا بغضش بترکد. وقتی گریه کند، سبک می‌شود و سنگینی غم از دلش کم می‌شود؛ لذا گاهی اوقات فرد گریه می‌کند تا از غصه‌ها سبک شود. یعنی به‌خاطر آثار گریه خودش را در معرض محرک‌های گریه قرار می‌دهد. یا مثلاً می‌داند که گریه لطافت‌های روحی و رقت قلب می‌آورد و عواطف انسان را احیاء و تقویت می‌کند؛ به‌خاطر رسیدن به این آثار خودش را به زور هم شده وادار به گریستن می‌کند. یا درمورد گریه‌های معنوی مثل گریه از خشیت و خوف الهی، گریه در اثر شوق به لقاء خدا، گریه در اثر حزن از فراق خدا و حتی از ترس عذاب‌های الهی و محرومیت از نعمت‌های اخروی و از اعظم گریه‌ها گریستن بر مصائب اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام به ویژه اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام آثار دیگری هم غیر از سبک شدن و رقت قلب و لطافت روحی دارد، و آن این است که گناهان را می‌بخشاید. روایاتش را قبلاً برایتان خوانده‌ام. فقط کافی است، اشک حلقه بزند. اگر اشک در مصائب اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام روی گونه‌ی فرد هم جاری نشود و فقط در چشم حلقه بزند گناهان فرد بخشیده می‌شود؛ یا به اندازه‌ی بال مگسی مژه‌هایش نمناک شود؛ چه رسد به اینکه اشک مثل سیل از گونه‌های فرد جاری شود. پس بخشیده شدن گناهان و معاف شدن از آتش عذاب دوزخ و واجب شدن بهشت و نعم اخروی اثر دیگر این گریه است. روایات در این زمینه فراوان است. کسی بر مصائب اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام یا از خوف خدا و از ترس عذاب‌های الهی بگرید بهشت بر او واجب می‌شود. بنابراین فرد برای رسیدن به بهشت خودش را وادار به گریه می‌کند.

اما اثر بالاتری هم هست. گریه‌ی از خوف و خشیت الهی یا گریه در مصائب اهل‌بیت علیهم‌السلام خصوصاً در مصائب اباعبدالله علیه‌السلام که خیلی ویژه و فوق‌العاده این کار را می‌کند حجب را از جلوی دیده‌ی دل انسان

کنار می‌زند؛ رفع حجب می‌کند و مسیر عروج روحانی را برای سالک الی الله باز می‌کند؛ اشک بر مصائب اباعبدالله علیه السلام راه سفر به ملکوت و جبروت و لاهوت را بر سالک می‌گشاید. بنابراین فرد به خاطر اینها خودش را به گریستن وادار می‌کند؛ اینها مصادیق تباکی است. اثر دیگری که در گریه‌ی بر اباعبدالله‌الحسین علیه السلام یا بر کلّ اهل‌بیت علیهم السلام در روایات فراوان آمده این است که حاجات و خواسته‌های فرد برآورده می‌شود. پس فرد ممکن است به خاطر رسیدن به این آثار فردی گریه، خود را وادار به گریه کند؛ به این کار تباکی می‌گویند.

گریه‌ی بر اباعبدالله‌الحسین علیه السلام فقط آثار فردی ندارد؛ بلکه آثار اجتماعی هم دارد. یکی از آثار اجتماعی گریستن و اقامه‌ی عزا و ماتم اباعبدالله‌الحسین علیه السلام احیاء یاد و اهداف نهضت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام است. همین اشک و گریه، خاطره‌ی نهضت حسینی علیه السلام را زنده می‌دارد و نمی‌گذارد اهداف نهضت ایشان از خاطره‌ها برود. اشک بر مصائب اباعبدالله علیه السلام خطّ ظلم‌ستیزی و امر به معروف و نهی از منکر را تقویت می‌کند؛ روح غیرت و حماسه و حمیت و غیرت دینی را در کالبد جامعه‌ی اسلامی می‌دمد؛ روح آزادی و آزادگی و حریت را و روح دلیری و شهامت را در کالبد اجتماع مسلمان‌ها می‌دمد. اشک بر ماتم اباعبدالله‌الحسین علیه السلام آثار اجتماعی زیادی دارد که ما در درس‌هایی از *مکتب عاشورا مفصل بحث* کرده‌ایم. بنابراین اگر به خاطر آثار فردی یا اجتماعی گریه، خودمان را تحریک و وادار به گریستن کردیم، به این گریستن تباکی می‌گویند. پس یک بکاء داریم و یک تباکی که هر دو آثار بسیار بزرگی دارند. در حدیث قدسی خدای متعال به موسی‌بن‌عمران علیه السلام راجع به اباعبدالله‌الحسین علیه السلام فرمود: **مَنْ بَكَى عَلَيْهِ أَوْ أَبْكَى أَوْ تَبَاكَى حَرَمْتُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ**:^{۳۴} کسی که بر حسین بگرید، یا دیگری را بر ماتم حسین بگریاند، یا تباکی کند، یعنی خودش را به زور به گریه وادارد که

۳۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۸؛ جزائری، ریاض‌الابرار، ج ۱، ص ۱۹۷ و بحرانی‌اصفهانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۷، ص ۵۹۶.

قطره اشکی از چشمش بیاید، پیکر او را بر آتش دوزخ حرام می‌کنم. حالا اینها یعنی چه، ان شاء الله جلسه‌ی آینده عرض می‌کنم.

باز در روایات اهل بیت علیهم‌السلام هست: **مَنْ بَكَى أَوْ أَبَكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ**: کسی که گریه کند و یک نفر را در مصائب اهل بیت علیهم‌السلام خصوصاً در مصائب اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام بگریاند، بهشت بر او واجب است. بعد فرمود: **وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ**:^{۳۵} کسی هم که به زور خودش را به گریه وادارد، بهشت بر او واجب می‌شود. به هر حال برکات و آثار گریستن بر مصائب اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام را قبلاً در قالب روایات خدمتتان عرض کرده‌ام؛ لذا آن روایات را دیگر نمی‌خوانم و از دوستان می‌خواهم به مباحثی که در ماه محرم داشتیم مراجعه کنند و روایات متعددی را که خواندیم مرور کنند تا به خاطرشان بیاید که [اشک بر اباعبدالله علیه‌السلام] چه آثار عظیمی دارد.

علی‌ای‌حال آنچه می‌خواهم در پایان عرض کنم و بحث را ختم کنم این است: انسانی که سالم است و قسّی القلب نیست، دارای احساس و عاطفه است، وقتی از ظلم عظیمی که بر عظیم‌ترین انسان‌های جهان آفرینش روا داشته شده، آگاه و مطلع می‌شود که آن‌گونه قساوت‌بار رفتار کردند، مگر می‌تواند گریه نکند؟! بی‌اختیار می‌گرید. وقتی کسی نمی‌گرید، یا خدای ناکرده قسّی القلب است، یا بی‌توجه و ناآگاه و غافل است؛ والاّ کسی که قلب رقیقی داشته باشد و متذکّر و متوجه شود و آن مصائب عظمی را به خاطر بیاورد، محال است گریه نکند. بنابراین اینکه ما بگوییم گریه کردن خوب است یا بد... اصلاً مگر می‌شود گریه نکرد؟! یا باید به تعبیر قرآن مثل سنگ یا سخت‌تر از سنگ شد که این مصائب را

۳۵. سیدین طاووس، لهوف، ص ۱۰؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۸؛ و با عباراتی مشابه: صدوق، امالی، ص ۱۴۱ و ابن قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۱۰۵.

دید و گریه نکرد، یا خدای ناکرده غافل شد و بی‌خبر ماند و در اثر بی‌اطلاعی گریه نکرد؛ والا کسی که هم آگاه و متذکر و باخبر است و هم دارای احساس و عاطفه‌ی انسانی، مگر ممکن است نگرید؟

حالا اگر کسی بگوید برای اباعبدالله علیه السلام که اتفاق بدی نیفتاد! ایشان به این همه مقامات بلند معنوی رسید و به آنچه خودش عاشقش بود، یعنی شهادت در راه محبوب و معشوق موقّق شد، پس جای شادمانی دارد! به او می‌گوییم بله، به یک لحاظ برای خود اباعبدالله علیه السلام جای شادمانی دارد؛ اما سؤال می‌کنم: مگر خود اباعبدالله روز عاشورا گریه نکرد؟ همان اباعبدالله علیه السلام که امام سجّاد علیه السلام فرمودند: هرچه روز بالا می‌آمد و داغ‌ها سنگین‌تر می‌شد چهره‌ی پدرم و برخی از برجستگان اصحابش گلگون‌تر و شاداب‌تر و بشّاش‌تر می‌شد، آیا همین اباعبدالله علیه السلام گریه نکرد؟ چرا، گریست! پس این دو قابل جمع است. هم آن شادمانی و بهجت از موقّقیت در راه خدا، خویش را قربان کردن و قربانی دادن، هم این اندوه و حزنی که نتیجه‌ی عاطفه‌ی انسانی است. مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی فرزندش ابراهیم از دنیا رفت گریه نکرد؟ روایات نقل می‌کند حضرت طوری می‌گریستند که شانه‌هایشان از شدت گریه تکان می‌خورد. وقتی کسی از حضرت پرسید: این چگونه است؟ فرمودند: این نتیجه‌ی عاطفه و رحم است! **مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ**^{۳۶} کسی که عاطفه و رحم نداشته باشد، مشمول رحمت الهی هم واقع نمی‌شود. قلب، محزون است و دل می‌سوزد و چشم می‌گرید؛ اما زبان چیزی که مورد رضایت خدا نیست نمی‌گوید. ما در برابر آنچه خدا کرده، تسلیم و راضی هستیم؛ اما من هم انسانم! من لطیف‌ترین و حسّاس‌ترین قلب عالم خلقت هستم؛ مگر می‌شود فرزندم بمیرد و بی‌احساس باشم؟! گریستن اقتدای به اولیاء خداست؛ اقتدای به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چقدر در مصائب اباعبدالله علیه السلام گریستند! از همان لحظه‌ای که بعد از تولّد اباعبدالله‌الحسین علیه السلام قنّاق حضرت را به دست رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم دادند، چشمان حضرت غرق اشک شد و های‌های گریستند تا طول هشت سال عمر اباعبدالله علیه السلام که در زمان

۳۶. ابن‌ابی‌جمهور، عوالی‌اللّٰهالی، ج ۱، ص ۸۹ و ۱۲۲؛ شهیدثانی، مسکن‌الفؤاد، ص ۱۰۳ و حرّعاملی، وسائل‌الشّیعه، ج ۳، ص ۲۸۲.

حیات ظاهری پیغمبر ﷺ بود، چقدر حضرت می‌گریست! فاطمه‌ی زهرا چقدر می‌گریست! امیرالمؤمنین ﷺ و امام مجتبیٰ ﷺ چقدر می‌گریستند! قبل از واقعه‌ی عاشورا!!! بعد از واقعه‌ی عاشورا هم که نگاه کنید همه‌ی ائمه‌ی ما از امام سجّاد ﷺ گرفته تا حضرت بقیّة‌الله‌الاعظم ارواحنا‌لتراب‌مقدمه‌الغداء همه می‌گریستند. مگر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در زیارت ناحیه‌ی مقدّسه به امام حسین ﷺ عرضه نمی‌دارند که ای جدّ بزرگوارم! اگر زمانه مرا به تأخیر انداخت و نبودم که جان خودم را سپر جان تو کنم و خودم را در راه تو قربان کنم، شب و روز می‌گریم و اگر اشک چشمم خشک شود، خون گریه می‌کنم تا جان خودم را در این مصیبت بیازم!^{۳۷} بنابراین گریستن بر اباعبدالله ﷺ اقتدای به پیغمبر اکرم ﷺ است؛ اقتدای به ائمه‌ی معصومین ﷺ و فاطمه‌ی زهرا ﷺ است و این با روح رضایت و خشنودی از توفیق جانبازی در راه خدا هیچ تعارضی هم ندارد.

خب این بحث مختصری بود در باب گریه؛ چون اگر می‌خواستیم بحث گریه را مفصّل بگوییم زمان زیادی می‌برد. تا جلسه‌ی آینده، این به‌عنوان مقدّمه‌ای بر مبحث حزن و اندوه و اشک و گریه و اقامه‌ی عزای اباعبدالله‌الحسین ﷺ خدمتتان باشد.

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِاللهِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِاللهِ^{۳۸}

۳۷. ابن‌مشهدی، مزارالکبیر، ص ۵۰۱ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۳۸.

۳۸. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۷۵؛ حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۹۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۱.